مسئله مرکزی فیلم سینمایی «علت مرگ: نامعلوم» فقر و اخلاق است اما فیلمساز به ورطه شعار نمی‌افتد

ترسیم فقر بدون تحقیر

محمد قربانی
منتقد

در این سال‌های سینمای ایران و حتی جهان، فیلم‌هایی که توانسته باشند خود را از گزند مسائل، ژست‌ها و مدهای روز دور نگه دارند، بسیار نادرند. این روزها کمتر فیلم اصیلی را پیدا می‌کنیم که بی آن که مرعوب زمانه باشد، حرف خودش را بزند. «علت مرگ: نامعلوم» از این دست فیلم‌هاست. مسئله مرکزی فیلم نسبت فقر و اخلاق است، اما فیلمساز نه آدم‌های فقیر را لگدمال کرده و نه به ورطه شعار و نصیحت افتاده است. شروع فیلم چندان امیدوارکننده نیست. صحنه افتتاحیه اضافی است و نماهای بسته اولیه به‌شدت تو ذوق می‌زند. اما هر چه فیلم جلوتر می‌رود بهتر می‌شود و جان می‌گیرد به‌ویژه وقتی شب اول می‌گذرد و با برآمدن روز، نماها بازتر می‌شوند و قاب‌های مناسب‌تری برای یک فیلم جاده‌ای بسته می‌شود. مقدمه فیلم هدر شده است. مقدمه‌ای که می‌توانست به شخصیت‌پردازی مسافران ون کمک کند. اما با وقوع حادثه محرک -مرگ یکی از مسافران- قصه جان می‌گیرد. به مرور و با پیشرفت ماجرا همه شخصیت‌ها کم‌وبیش در واکنش به موقعیت دراماتیک شناسانده می‌شوند. بعضی شخصیت‌ها مانند زندانی سابقه‌دار، کارمند و راننده پرداخت موفق‌تری دارند و برخی دیگر مانند فراری سیاسی، دوست‌دخترش و قاچاقچی به کمتر به شخصیت‌هایی ملموس تبدیل شده‌اند. با این حال فیلمنامه توانسته از عهده ساختن یک گروه بربیاید و تماشاگر را با آن‌ها همراه کند. فیلم یک نقطه قوت ژانری بسیار برجسته دارد. اینکه جاده در آن تزئینی نیست. جاده در علت مرگ: نامعلوم نقش زمان عینیت‌یافته را بازی می‌کند و ضرب‌الاجل وقایع را که در زمان تعیین می‌شوند به بعد مکان می‌آورد.

مسئله اساسی فیلم اخلاق و تصمیم‌گیری در بزنگاه‌های اخلاقی است. اما آنچه علت مرگ: نامعلوم را از همه فیلم‌های امثال فرهادی فرسنگ‌ها جلوتر قرار می‌دهد، این است که شخصیت‌ها صرفاً مترسک‌هایی در خدمت حرف‌های فیلمساز نیستند. آدم‌ها در علت مرگ: نامعلوم شناسنامه و رگ و پی دارند. به همین دلیل تماشاگران آن‌ها را از خودشان می‌دانند و قاطی‌شان می‌شوند. به همین دلیل است که در اوج و موقعیت اخلاقی نهایی، دوراهی اخلاقی شخصیت‌ها به آن سوی پرده راه می‌یابد و به مسئله تماشاگر تبدیل می‌شود.

علت مرگ: نامعلوم می‌توانست طوری ساخته شود که در بازار اپوزیسیون خریدار پیدا کند یا می‌توانست به ورطه شعار بیفتد، اما به سلامت از همه این گردنه‌ها عبور کرده و به کسی و چیزی باج نداده است. همین مسئله علت مرگ: نامعلوم را به فیلمی ماندگار در سینمای ایران تبدیل خواهد کرد. در سال‌های آینده از این فیلم بیشتر خواهیم شنید.

پول را بردار ولی فرار نکن

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

«لوئیس جانتی» در کتاب «شناخت سینما» با اشاره به ویژگی‌هایی که کار کارگردانان شاخصی همچون «آلفرد هیچکاک» را از دیگران متمایز می‌کند، می‌نویسد: «هدف فیلم‌های هیچکاک آن است که به تماشاگر بر بستر امنیتی کاذب، تسکینی موهوم بدهد. به‌واسطه استفاده از انبوه تکنیک‌های سوبژکتیویته -یعنی تدابیری که تماشاگر را قویاً به همذات‌پنداری با قهرمان فیلم وامی‌دارند- هیچکاک رضایت خاطر و آرامش ما را غالباً با هولناک‌ترین شیوه می‌زداید.» این کارکرد تقریبا در آثار به‌ظاهر مهم سینمای ایران هم چندان محلی از اعراب و تکرار ندارد، ولی فیلمساز در «علت مرگ: نامعلوم» با توجه به اشرافی که بر ابزار کارش دارد، سطح دیگری از رضایت خاطر مدنظر جانتی را به منصه ظهور می‌رساند و مخاطب را با جهان انضمامی و بسیار درگیرکننده و دغدغه‌مندش روبه‌رو می‌کند. برای ورود به بحث فیلم کافی است داستان یک‌خطی آن را در کنار خروارخروار اثر فست‌فودی و بی‌خاصیت کمدی قرار دهیم تا در همین شروع تکلیف‌مان نسبت به جهان علت مرگ نامعلوم و انتزاع آشکار آن با فضای جریان اصلی و سرطانی سینمای ایران مشخص شود. ویژگی اصلی فیلم‌های اجتماعی -که هم هضم و هم دفع آن در جریان اصلی سینمای ایران در این سال‌ها اشتباه بود- این است که بتوانند در وهله اول نسبتی روشن با وقایع روز داشته باشند و در پله بعدی مسئله مردم را مماس با زیست هنرمند و در قالب بیان سینمایی و دراماتیک پیش ببرند تا تماشاگر بتواند بخشی از وجود خودش را روی پرده ببیند و به حرکت درآوردن چرخ‌های اقتصاد این استایل فیلمسازی را وظیفه ذاتی‌اش تلقی کند. با تمام این توصیفات، علت مرگ: نامعلوم تا حدود زیادی انتظارات مخاطبانش را برآورده کرده و پس از گذشت چندسال به اولین اثر اجتماعی مهم و قابل بحث بدل می‌شود. این صرفا یک پیش‌بینی خشک‌وخالی نیست، بازخوردهایی که در مورد این فیلم در همین مدت کوتاه به وجود آمده، گواهی می‌دهد حتی اگر علت مرگ نامعلوم، در مرحله اکران به موفقیت مناسبی دست پیدا نکند، آینده در دید فیلمساز و این اثر است و ما دوباره پس از سال‌ها با پدیده فیلم «کالت» مواجه خواهیم شد.

هفت مسافر بنا به دلایل مختلف قصد دارند از مبدأ شهداد به کرمان بروند. آن‌ها یک ون قراضه را برای عزیمت به مقصد انتخاب می‌کنند. اوضاع در همان ابتدا با مرگ غیرمنتظره مسافر بلوچ متشنج می‌شود. بقیه مسافران هم برای پیدا کردن نام و نشانی از او به هول‌وولا می‌افتند، ولی در عوض به جاساز لباسش که مملو از دلار است، دست پیدا می‌کنند و ماجرا از خط اصلی‌اش خارج می‌شود. از اینجا به بعد دیگر جنبه اجتماعی و انسانی فیلم رخ می‌نماید و علی زرنگار افکار ما را به سمت انتخاب بین امر اخلاقی و سود و منفعت شخصی سوق می‌دهد.

فیلم شروع چندان قابل اتکایی ندارد چون زرنگار در حال قلق‌گیری بوده و پرواضح است که حجم زیاد نماهای بسته اساساً به ساخت فضا و جغرافیای محیط بدل نمی‌شود، اما با صبح شدن شب، دوربین کمی از اشاره اغراق‌آمیز به سوژه‌ها دست می‌کشد و به ما جغرافیا می‌دهد. دوربین فیلمساز برخلاف آثاری که عنوان موهوم «اجتماعی» را یدک می‌کشند، اخته و بدون کارکرد نیست و حتی با تاکیدها و ایست‌هایش نسبت انسانی خود با سوژه و کاراکترها را در ژرف‌ترین معنای موجود مشخص می‌کند. از طرف دیگر، علی‌رغم بولد بودن نقش عوامل انسانی در باز کردن گره‌های داستان، این «موقعیت» اصیل علت مرگ نامعلوم است که عنصر نهفته اخلاقی در وجود هر یک از افراد را به‌مرور زنده می‌کند. تصمیم مسافران برای رسیدن به مقصد و رها شدن از شر جسد و فکر در مورد تقسیم کردن یا نکردن دلارها به موقعیتی که در آن گرفتار آمده‌اند، بستگی دارد و فعل هر یک از آن‌ها جدای از دیگر مسافران نیست. درواقع، آن‌ها نه‌تنها تا رسیدن به کرمان، فرصتی برای صیقل دادن به شخصیت‌شان پیدا می‌کنند، بلکه در این مسیر رنج فقر و دوئل مداوم و پیوسته آن با شرافت را به‌عنوان تماتیک اصیلی فیلم از درون پرده به سمت سوژه آگاه و فعال انسانی پرتاب می‌کنند. به عبارت دیگر، همذات‌پنداری مخاطب با کاراکترها در شرایطی کامل می‌شود که آن‌ها در مقام ابژه صرف حاضر نمی‌شوند و در روند روایت‌پردازی دست به قضاوت روشن و بدون اما و اگر می‌زنند. اگر قائل به این باشیم که اصغر فرهادی به‌عنوان پدر و مرگ: نامعلوم شناسنامه و رگ و پی دارند. به همین دلیل تماشاگران آن‌ها را از خودشان می‌دانند و قاطی‌شان می‌شوند. به همین دلیل است که در اوج و موقعیت اخلاقی نهایی، دوراهی اخلاقی شخصیت‌ها به آن سوی پرده راه می‌یابد و به مسئله تماشاگر تبدیل می‌شود.

علت مرگ: نامعلوم می‌توانست طوری ساخته شود که در بازار اپوزیسیون خریدار پیدا کند یا می‌توانست به ورطه شعار بیفتد، اما به سلامت از همه این گردنه‌ها عبور کرده و به کسی و چیزی باج نداده است. همین مسئله علت مرگ: نامعلوم را به فیلمی ماندگار در سینمای ایران تبدیل خواهد کرد. در سال‌های آینده از این فیلم بیشتر خواهیم شنید.

جنازه، کویر و اخلاق ایرانی

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

جنازه، کویر، ون، راننده و چند مسافر که تا رسیدن به ایست و بازرسی مخاطب با احوالاتشان آشنا می‌شود. احوالاتی که به معنای دقیق کلمه در فیلم «ساخته» می‌شود. زرنگار از ضمیر شش نفر داستانی را روایت می‌کند که در جزئیات متحیرکننده و در بیان قصه گیراست، این یعنی زرنگار دقیقا آنچه از سینما طلب می‌شود را به مخاطب ارائه می‌دهد.

زرنگار در ابتدای داستان ما را با چند شخصیت مواجه می‌کند که در موقعیتی گیر افتاده‌اند و چند کاراکتر به دلیلی از نتیجه این اتفاق ترس دارند و چند نفر دیگر نسبت به ماجرا بی‌تفاوتند. ماجرا این است؛ یکی از مسافران مرده و همه نگرانند چه اتفاقی در ایست و بازرسی رخ می‌دهد. اینجا دقیقا اولین گره ماجرا ایجاد می‌شود. با اولین گره و واکنش‌های مسافران و راننده به فرد مرده، داستانی آغاز می‌شود که یک آشنایی اولیه درباره هر شخصیت به ما می‌دهد اما ماجرا در این نقطه به پایان نمی‌رسد و گره دوم یعنی پیدا شدن پول‌های جاساز شده مسافر مرده عملاً تمام کاراکترها را با قصه درگیر می‌کند و هم ترس و نگرانی از آینده پررنگ‌تر می‌شود و هم چند کاراکتر با طمعی که به خرج می‌دهند جای پایشان در قصه پررنگ‌تر می‌شود. طمعی که در ابتدای قصه به‌نظر رذیلانه می‌آید و پسر جوانِ وبلاگ‌نویس داستان (با بازی سهیل باوی) را که قصد خروج از کشور و رفتن به ترکیه دارد در مقابل کارمند قصه (با بازی علیرضا ثانی‌فر)، راننده (علی‌محمد رادمنش)، رفیق روستایی‌اش (یعنی رضا عموزاد) و نامزدش (ندا جبرائیلی) قرار می‌دهد. این تقابل در بستر ترس و طمع شکل می‌گیرد و همین‌جا کاراکتر پسر از محفل اصلی روایت جدا می‌شود. دوربین زرنگار در این تقابل و به‌خصوص در هنگام زد و خورد میان راننده و پسر جوان، طرف راننده را می‌گیرد و راننده با بازی خوب علی محمد رادمنش تبدیل به شخصیت محبوب می‌شود. کاراکتری که عاشق معصوم‌ترین شخصیت داستان یعنی زن ناشنوایی است که مورد ستم همسرش یعنی صاحب ماشین قرار گرفته است.

توزیع دوربین نه ضدقهرمان می‌سازد و نه قهرمان

با این حال سعی فیلمساز در این است که دوربین میان تمام کاراکترها توزیع شود، توزیعی که باعث می‌شود در قصه ضدقهرمانی نباشد. حتی پلیسی که در میانه اثر می‌آید و درگیر داستان می‌شود و به شکل جدی مقابل پسر وبلاگ‌نویس قرار می‌گیرد هم نمی‌تواند تبدیل به ضدقهرمان داستان شود، اما پلیس که از ماجرای ون می‌گذرد عملا باز هم این پسر است که خشمش بی‌توضیح می‌ماند و از او قهرمانی ساخته نمی‌شود. دقیقا از همین صحنه مواجهه پسر وبلاگ‌نویس و نیمچه‌روشنفکر داستان و پلیس می‌شد شخصیتی ساخت که علیه پلیس می‌شورد و تبدیل به قهرمان داستان می‌شود و پلیس در مقام ضدقهرمانی قرار می‌گیرد که در تقابل با یک روشنفکر قرار گرفته است. با این حال پسر توسط مسافران داستان از مهلکه خلاص می‌شود و دل پلیس هم به‌رحم می‌آید. این نقطه دو کارکرد مهم دارد؛ اول آنکه کاراکترهایی که چند لحظه قبل‌تر با هم زد و خورد داشته‌اند را دوباره دور هم جمع می‌کند و دوم آنکه بدون بیان عقبه شخصیت وبلاگ‌نویس، او را بیشتر به مخاطب می‌شناساند. تقابل روشنفکر قصه با حکومت و میانجی‌گری مردم میان آن‌ها قابی را می‌سازد که ما را با مسافران ون همراه می‌کند و نه حاکمیت با نمایندگی پلیس یا پسر وبلاگ‌نویس به‌عنوان نماینده جامعه روشنفکرِ اپوزیسیون. اگر کارگردان اثر می‌خواست اثرش تبدیل به یک قصه جشنواره‌ای شود به راحتی می‌توانست سکانس پایانی اثرش را روی همین تقابل قرار دهد و بدون حل کردن ماجرا قصه را در همین جا به اتمام برساند، اما اثر علی زرنگار حرف‌های مهم‌تری برای گفتن دارد.

وقتی مرگ تیپ را کاراکتر می‌کند

وقتی سفر به میانه‌اش می‌رسد و کاراکترها به مسافرخانه بین راهی می‌رسند، تقریبا عمده کاراکترها شناخته شده‌اند و نسبت‌شان با همدیگر و با موقعیت‌های داستان روشن است. تا همین جای کار اثر زرنگار می‌تواند چیزی را خلق کند که در سینمای چند سال اخیر ایران گوهر نایابی شده که به راحتی یافت نمی‌شود و آن هم کاراکتر است. تمام شخصیت‌های خلق‌شده در «علت مرگ: نامعلوم» قابل فهم هستند و نسبت‌شان با موقعیت‌های قصه کاملا برقرار می‌شود. زرنگار باز هم در همین نقطه می‌توانست موضوع اصلی داستان را مسئله پول قرار دهد و قصه‌اش را در نسبت با این موقعیت به پایان برساند، با این حال زرنگار ورقی را رو می‌کند که اثرش را تبدیل به قصه‌ای انسانی و ایرانی و معنوی می‌کند. پس از آنکه دختر و پسر جوان داستان از قصه خارج می‌شوند افراد باقی‌مانده برای تقسیم پول جنازه متحد می‌شوند و در این نقطه است که ما با مصائب زندگی این چند نفر آشنا می‌شویم. مصائبی که برون‌ریزی آن‌ها باعث می‌شود که کاراکترها احساسات انسانی‌تری پیدا کنند و درنهایت در صحنه دفن جنازه، یکی از معنوی‌ترین و ایرانی‌ترین سکانس‌های چند سال اخیر سینمای ایران رقم بخورد. زرنگار با بولد کردن صدای فاتحه‌خوانی یکی از کاراکترها و گرفتن نمایی از آسمانِ کویر، کانسپتی را تولید می‌کند که تمام جمع باقی‌مانده در قصه برای ما تبدیل به انسان‌هایی شریف می‌شوند و حتی با اتفاقی که در پایان قصه هم می‌افتد از این شرافت کاسته نمی‌شود.

همه‌چیز خوب و حتی عالی

آنچه از یک فیلم جاده‌ای مانند علت مرگ نامعلوم طلب می‌شود، تغییر کاراکترها از آغاز تا پایان داستان است، تغییری که دو موقعیت متضاد یعنی پول و مرگ می‌تواند در تمام کاراکترهای داستان ایجاد کرده و صحنه پایانی اثر را تبدیل به صحنه‌ای شاهکار کند. ساخت چنین شاهکاری دلیلی ندارد جز به اندازه بودن موقعیت‌ها، دوربین، کاراکترها و به‌خصوص دیالوگ‌ها. فیلمساز بدون آنکه بخواهد به طبقه، گروه و یا جامعه‌ای توهین کند روایتی را تعریف می‌کند که هم فقر در آن مسئله است و هم انسان. انسانی که به شکلی واضح ایرانی است و حرمت جنازه را می‌فهمد و مانند برخی از فیلمسازان آن را گوشت قربانی کمدی‌های بی‌نمکشان نمی‌کند. موجودی که مواجه شدن آن با مرگ باعث می‌شود تا انسان بودنش را به نمایش بگذارد. نمایشی که از کادر بیرون نمی‌زند و یک جمع می‌سازد. جمعی که مرگ باعث نزدیکی‌شان می‌شود و پس از کنار رفتن ترس‌ها و طمع‌ها، آن‌ها را به موقعیتی انسانی می‌کشاند، نتیجه این موقعیت دیالوگی است که پس از دفن جنازه، میان سابقه‌دار داستان و کارمند بیان می‌شود. دیالوگی که در آن کارمند از سابقه‌دار می‌پرسد: «راستی اسمت چیه؟»

بیرون آمدن از کما

مازیار وکیلی
خبرنگار

سینمای اجتماعی ایران مدت‌ها است که به کما رفته است. برای به یادآوردن آخرین فیلم‌های حقیقتاً تأثیرگذار اجتماعی ایران باید خیلی به عقب برگردیم و کنکاش زیادی انجام دهیم تا یادمان بیاید که آخرین فیلم مهمی که درباره وضعیت امروز جامعه ایران ساخته شده چه فیلمی بوده است. سینمای ایران مدت‌هاست در تسخیر کمدی‌های عامه‌پسند بسیار ضعیفی است که هدف سازندگانشان صرفاً جیب مردم خسته از مشکلات شدید معیشتی است. در چنین وضعیتی ساخت فیلم اجتماعی جرئت و جسارت مافوق تصوری می‌طلبد؛ چراکه از یک طرف تماشاگر توقعش چنان از فیلم‌های سینمایی پایین آمده که صرفاً به قصد خندیدن وارد سالن سینما می‌شود و از طرف دیگر ممیزی با چنان سخت‌گیری این فیلم‌ها را بررسی می‌کند که بسیار بعید است فیلم اجتماعی دغدغه‌مند بتواند بدون جرح و تعدیل از زیر دست ممیزی جان سالم به در ببرند. در چنین وضعیتی کار کارگردانانی که می‌خواهند همچنان در چهارچوب‌های رسمی فیلم اجتماعی بسازند و به سرنوشت کارگردانانی مانند بهتاش صناعی‌ها و محمد رسول‌اف دچار نشوند بسیار سخت است. علی زرنگار اما توانسته چنین کار سخت و دشواری را به سرانجام برساند و با ساخت علت مرگ: نامعلوم جان دوباره‌ای به سینمای نیمه جان اجتماعی ایران بدهد. علت مرگ: نامعلوم با تأخیر فراوان در سینمای ایران اکران شد و دلیل تأخیر توقیف آن توسط مسئولان فرهنگی دولت قبل بود. اما فیلم زرنگار به قدری جاندار و محکم است که این تأخیر چندساله در اکران هم نتوانسته از کیفیت فیلم کم کند.

علت مرگ: نامعلوم داستان هفت مسافر است که هر کدام به دلیلی قرار است پیش از طلوع آفتاب از شهداد به سمت کرمان حرکت کنند. بعد از طی کردن مقداری از مسیر ماشین دچار دست‌انداز می‌شود و تصادف می‌کند. در حین تصادف سر مردی بلوچ روی شانه یکی از مسافرها می‌اُفتد و مرد مسافر متوجه می‌شود که مرد بلوچ تکان نمی‌خورد. بعد از تماس با اورژانس و بدون این که نتیجه‌ای حاصل شود مسافران تصمیم می‌گیرند وسایل مرد بلوچ را بگردند تا شاید مدرکی از او پیدا کنند. اما به جای مدرک در میان وسایل او مقدار قابل‌توجهی دلار پیدا می‌کنند که باعث اختلاف میان مسافران می‌شود و ماجراهای بعدی را رقم می‌زند.

از همان ابتدای فیلم و به مدد فضاسازی درخشان علی زرنگار ما متوجه شرایط ملتهب شخصیت‌ها می‌شویم. تمام شخصیت‌های فیلم یک درگیری دارند و یک چیزی‌شان می‌شود. زرنگار با ظرافت از همان ابتدا وضعیت شخصیت‌ها، گرفتاری‌شان و دلیل سفرشان را برای تماشاگر مشخص می‌کند. بعد از اتفاق مهم اول (که مرگ مرد بلوچ است) انگیزه‌ها و رویکرد شخصیت‌ها هم مشخص می‌شود. مثلاً پسر جوان که به دلایل سیاسی می‌خواهد از ایران مهاجرت کند سر پربادی دارد و این جسارت را در مواجهه با پلیس نشان می‌دهد. مرد کارمند زرنگ و ریاکار است و کیف‌دستی کهنه و مندرسش را صد دلار به سایر مسافران قالب می‌کند. مرد زندانی هم با این که شرایط بدتری نسبت به دیگران دارد حاضر نمی‌شود سایرین را رها کند و خودش دلارها را به‌تنهایی بالا بکشد. این مثال‌ها را می‌توان ادامه داد و با توضیح بیشتری دقیق بودن فیلمنامه را اثبات کرد.

اگر علت مرگ: نامعلوم فیلم خوبی است به‌خاطر همین فیلمنامه دقیق و شخصیت‌پردازی ملموس است. فیلمنامه‌ای که نقاط عطف درستی دارد و داستان را به سمت یک پایان شوکه‌کننده هدایت می‌کند که تماشاگر را بهت‌زده به بیرون سالن سینما می‌فرستد.

اما همین فیلمنامه درست و تکان‌دهنده اشکالاتی دارد که اجازه نمی‌دهد تماشای فیلم با لذت همراه باشد. زرنگار تأکید زیادی روی رابطه نه‌چندان پرورش‌یافته دختر و پسر جوان انجام می‌دهد و با پررنگ کردن پیشینه پسر به فیلم ابعاد سیاسی نالازمی می‌بخشد که فیلم را شعاری می‌کند. خصوصاً که سرنوشت پسر و دختر در این فیلم با یک سکانس لوس و بی‌مزه عاشقانه مشخص می‌شود که با کلیت فیلم هم‌خوانی ندارد و باعث خروج فیلم از جاده اصلی داستان می‌شود. بدون این تأکیدهای مضحک هم علت مرگ: نامعلوم فیلم تأثیرگذار و تکان‌دهنده‌ای بود. این تأکیدات فقط باعث شده لذت تماشای فیلم بر تماشاگر حرام شود.

این که ادعا کنیم علت مرگ: نامعلوم سینمای رخوت‌زده اجتماعی ایران را از کما در بیاورد ادعای بسیار بزرگی است. اما می‌توان ادعا کرد که فیلم موفق شده با صبر و مداومت سازندگان به فضای اکران سینماهای ایران که در تسخیر فیلم‌های کمدی است حال و هوای متفاوتی ببخشد. این موضوع دستاورد کمی نیست که هیچ بسیار هم ارزشمند است. علی زرنگار توانست با ساخت علت مرگ: نامعلوم ثابت کند که نه‌تنها می‌توان فیلم انتقادی ساخت بلکه می‌توان با کمی صبر و تحمل حاصل کار را روی پرده و با مردمی تماشا کرد که شاید مشکلاتی مشابه شخصیت‌های فیلم داشته باشند. علت مرگ: نامعلوم یکی از معدود فیلم‌های حقیقتاً مردمی این سال‌های سینمای ایران است. فیلمی که برای مردم و درباره مردم ساخته شده است و تماشای آن کنار همین مردم لذت عجیبی دارد.

دوشنبه ۱۷ دی ۱۴۰۳
شماره ۴۳۲۳
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE